



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۰۸

نویسنده: ن. جلیل زاد

لحظه ای که تاریخ پوست می اندازد ملتی که برای فردا آماده نشود، وارث همان ویرانه دیروز خواهد بود

حکومت‌ها،
از افسانه جاودانگی تا حقیقت زوال
در پهنه تاریخ، هیچ قدرتی چنان استوار نبوده که از گزند زمان در امان بماند.
قدرت، هرچند در ظاهر همچون کوه خاموش می نماید، در ژرفای خود چون آتشفشانی است که آهسته، اما پیوسته،
در حال دگرگونی است. امپراتوری هایی که روزی خورشید جهان بودند، امروز تنها سایه هایی اند بر دیوارهای
موزیم ها و حکومت هایی که خود را جاودانه می پنداشتند، اکنون در کتاب های تاریخ، تنها یک فصل کوتاه اند.
اما این حقیقت ساده، پرسش پیچیده ای را در دل خود پنهان دارد.
چرا حکومت‌ها سقوط می کنند؟
چگونه فرو می ریزند؟
و مهم‌تر از همه،
پس از سقوط، چه چیزی جای آن‌ها را می گیرد؟
این پرسش، دروازه ای است به جهان فلسفه قدرت، جایی که تاریخ، جامعه شناسی، سیاست و روان شناسی جمعی،
همچون چهار ستون یک معبد، فهم ما را از سرنوشت حکومت‌ها شکل می دهند.
مشروعیت،
هوای نامرئی که قدرت با آن نفس می کشد
ماکس وبر، آن اندیشمند ژرف نگر، مشروعیت را «هوای قدرت» نامید.
قدرت بدون مشروعیت، همچون موجودی است که نفس ندارد، هرچند عضلاتش قوی باشد، دیر یا زود فرو می افتد.
مشروعیت،
همان نیروی نامرئی است که مردم را، حتی در سخت ترین روزها، به پذیرش یک نظام وامی دارد.
نه از سر عشق، نه از سر ایمان، بلکه گاه از سر عادت، گاه از سر ترس، و گاه از سر امید.
اما وقتی این هوا کم شود، وقتی مردم احساس کنند که حکومت دیگر نماینده «ما» نیست، بلکه سایه ای سنگین بر
سر «ما» است، آن گاه ستون های قدرت ترک می خورند.
هیچ سرنیزه ای نمی تواند مشروعیت را جایگزین کند، زیرا سرنیزه، تنها بدن را می ترساند، نه ذهن را، نه قلب
را.
توانایی حکمرانی،
آزمون واقعی قدرت
قدرتی که نتواند نان بر سفره مردم بگذارد، امنیت در کوچه ها برقرار کند، آموزش برای کودکان فراهم سازد، و
بحران‌ها را مدیریت کند، دیر یا زود، از درون پوسیده می شود.
تاریخ، بارها این حقیقت را فریاد زده است.
فروپاشی‌ها اغلب از بیرون نمی آیند، از درون می رویند.
اتحاد شوروی، با سوسیالیسم اردوگاهی اش، آن غول آهنین، نه با حمله دشمن، بلکه با فرسایش توانایی اداره کشور
و نارضایتی درونی، فرو ریخت.
قدرتی که نتواند «زندگی روزمره مردم» را سامان دهد، مشروعیتش را از دست می دهد، حتی اگر هزاران و
صدها هزار عسکر و سرباز در خدمتش باشند.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په ځیر و لولئ

شکاف نخبگان،
 ترک هایی که از درون می شکند
 قدرت، تنها بر مردم تکیه ندارد، بر نخبگان نیز تکیه دارد، نظامیان، سیاستمداران، تکنوکرات ها، روحانیون، سرمایه داران.
 وقتی این ستون ها از هم جدا شوند، وقتی منافع مشترک از میان برود، وقتی اعتماد درونی فرو بریزد، قدرت از درون می شکند.
 تاریخ نشان داده که بسیاری از حکومت ها نه با انقلاب مردم، بلکه با خیانت یا اختلاف نخبگان سقوط کرده اند.
 قدرت، همچون کشتی عظیمی است که اگر کپتان یا همو کلان کار هایش با هم درگیر شوند، حتی در آرام ترین دریاها نیز غرق می شود.
 بدیل قابل اعتماد،
 راز بزرگ تغییر
 نارضایتی، هرچند عمیق باشد، هرچند گسترده باشد، هرچند دردناک باشد، به تنهایی کافی نیست.
 انسان، موجودی است که از ناشناخته ها می ترسد.
 مردم، حتی در دل رنج، اغلب ترجیح می دهند با «شر شناخته شده» کنار بیایند تا با «شر ناشناخته» روبه رو شوند.
 (تقریباً شبیه شرایط امروز وطن ما)
 اینجاست که نقش بدیل، نقش آلترناتیف، نقش «فردا» آغاز می شود.
 اگر مردم ندانند که پس از سقوط چه خواهد آمد، اگر آینده مبهم باشد، اگر بدیل نیرومند، منسجم و قابل اعتماد وجود نداشته باشد، حتی شدیدترین نارضایتی ها نیز خاموش می مانند.
 دگرگونی ها، انقلاب ها زمانی رخ می دهند که «خشم» با «امید» پیوند بخورد.
 بدون امید، خشم تنها آهی است در تاریکی.
 سقوط،
 پایان یا آغاز؟
 سقوط یک حکومت، پایان داستان نیست، آغاز فصل تازه ای است.
 اما این فصل تازه، می تواند روشن باشد یا تاریک، می تواند آزادی بیاورد یا استبداد تازه ای، می تواند عدالت بسازد یا فاجعه ای نو.
 تاریخ، بارها این دوگانه را نشان داده است.
 سقوط شاهان فرانسه، راه را برای آزادی گشود، سقوط جمهوری وایمار، راه را برای هیتلر گشود.
 سقوط شاه ایران، راه را برای انقلاب وحشتناک و آدمخوار اسلامی ایران آورد، اما سقوط قذافی، لیبیا را به آشوب سپرد.
 تفاوت میان این سرنوشت ها، در یک چیز نهفته است.
 وجود یا نبود بدیلی آگاه، منسجم، آماده و شایسته.
 مسئولیت تاریخی ملت ها
 پرسش نهایی
 در نهایت، سرنوشت حکومت ها را تنها حاکمان تعیین نمی کنند، ملت ها نیز تعیین می کنند.
 تاریخ، صحنه ای نیست که تنها قدرت ها در آن بازی کنند، صحنه ای است که مردم نیز نقش دارند، با آگاهی شان، با انتخاب شان، با سکوت شان، با فریادشان.
 پرسش نهایی این نیست که:
 «آیا این حکومت سقوط خواهد کرد؟»
 بلکه این است:
 ما، به عنوان یک ملت، برای فردایی که ناگزیر از راه خواهد رسید، چه اندوخته ایم؟
 زیرا تاریخ، در نهایت، نه به حکومت ها پاداش می دهد، بلکه به ملت هایی پاداش می دهد که برای لحظه تغییر آماده بوده اند.
 قدرت،
 رودخانه ای که هرگز دوبار یکسان نمی گذرد
 قدرت، در ظاهر، همچون صخره ای استوار می نماید، اما در حقیقت، ماهیتی سیال دارد.
 هیچ حکومتی، هرچند بر تخت های زرین تکیه زند، از قانون دگرگونی گریزی ندارد.

تاریخ، همچون آئینه ای بی رحم، چهره همه قدرت ها را در لحظه زوال شان نشان داده است ، از امپراتوری های باشکوه تا دولت های مدرن، همه در برابر زمان زانو زده اند.

اما این زوال، تصادفی نیست ، محصول مجموعه ای از نیروهای پنهان است که در زیر پوست جامعه جریان دارند . قدرت، نه با فریاد مردم سقوط می کند، نه با فرمان دشمن، بلکه با لرزشی آرام، با ترک هایی که از درون آغاز می شوند، با فرسایشی که ابتدا دیده نمی شود و سپس همه چیز را در خود می بلعد.

مشروعیت نفس پنهان حکومت ها

مشروعیت، همان روح نامرئی قدرت است. حکومتی که مشروعیت دارد، حتی در سخت ترین بحران ها، بر جای می ماند، و حکومتی که آن را از دست بدهد، حتی با هزاران عسکر ، دوام نمی آورد .

مشروعیت، نه در شعار هاست، نه در تبلیغات، در احساس جمعی مردم است، در آن لحظه خاموش که فرد می گوید: «این نظام، هنوز نماینده من است.»

وقتی این احساس فرو می ریزد، قدرت در سکوت می میرد، بی آنکه کسی گلوله ای فیر کند.

توانایی اداره ،

ستون های دیده شده قدرت

قدرت، اگر نتواند زندگی روزمره مردم را سامان دهد، از درون خالی می شود ، تهی می شود .

حکومت ها با نان، کار ، امنیت، آموزش و امید دوام می آورند ، نه با شعار، نه با زور .

ناکارآمدی، همچون زهر، آرام و بی صدا، رگ های نظام را می خشکاند.

تاریخ نشان داده که فروپاشی ها اغلب از همین جا آغاز می شوند، از جایی که مردم دیگر نمی توانند زندگی شان را با دولت پیوند دهند.

نخبگان ،

معماران پنهان ثبات یا فروپاشی

قدرت، تنها بر مردم تکیه ندارد، بر نخبگان نیز تکیه دارد .

وقتی نخبگان از هم می پاشند، وقتی اعتماد میان آنان فرو می ریزد، وقتی منافع مشترک از میان می رود، قدرت همچون بنایی عظیم، از درون فرو می ریزد.

این شکاف، خطرناک ترین شکاف تاریخ است، زیرا از چشم مردم پنهان می ماند، اما در لحظه سقوط، همه چیز را با خود می برد.

بدیل ،

آنکه باید پیش از سقوط زاده شود

بدیل، نه در لحظه بحران، بلکه سال ها پیش از آن باید ساخته شود .

الترناتیف و بدیل، تنها یک گروه سیاسی نیست، یک چشم انداز است، یک تصویر روشن از فردا، یک نقشه قابل اعتماد برای عبور از تاریکی.

بدون بدیل، سقوط حکومت، تنها آغاز هرج و مرج است ، آغاز تکرار همان فاجعه با چهره ای تازه .

مردم، اگر ندانند چه چیزی جایگزین خواهد شد، با وضع موجود کنار می آیند، اگر از آن رنج ببرند.

بدیل، همان چراغی است که انقلاب ها را از آشوب جدا می کند.

سقوط ،

لحظه ای که تاریخ نفس می گیرد

سقوط حکومت ها، لحظه ای است که تاریخ مکث می کند، لحظه ای که گذشته می میرد و آینده هنوز زاده نشده است .

این لحظه، می تواند آغاز آزادی باشد یا آغاز استبدادی تازه، می تواند دروازه عدالت باشد یا دروازه فاجعه.

سرنوشت این لحظه، نه به قدرت در حال سقوط، بلکه به ملت در حال برخاستن وابسته است.

ملت ،

بازیگر نهایی تاریخ

در نهایت، این ملت ها هستند که سرنوشت حکومت ها را رقم می زنند .

تاریخ، صحنه ای نیست که تنها حاکمان در آن بازی کنند، صحنه ای است که مردم نیز نقش دارند، با آگاهی شان، با انتخاب شان، با سکوت شان، با فریادشان.

باز هم و تاکید می کنم ، پرسش نهایی این نیست که

«آیا این حکومت سقوط خواهد کرد؟»

پرسش نهایی این است:

ما، به عنوان یک ملت، برای فردایی که ناگزیر از راه خواهد رسید، چه اندوخته ایم؟

(این سوال مهم و حیاتیست)

زیرا تاریخ، در نهایت، نه بر سر حکومت ها تاج می گذارد، بلکه به سر ملت هایی تاج افتخار می گذارد که برای لحظه تغییر آماده بوده اند.

این قدرت، همان قدرت،

موجودی زنده که در تاریکی با نشاط یا بی نشاط، نفس می کشد

قدرت، در ظاهر، ساختاری استوار است، اما در حقیقت، موجودی زنده است، با تنفس، با تپش، با بیماری، با مرگ.

هیچ حکومتی، هرچند بر تخت های آهنین و فولادی تکیه زند، از قانون فرسایش گریزی ندارد.

قدرت، همچون درختی کهنسال، از بیرون سبز می نماید، اما اگر ریشه هایش بیمار شوند، تنه عظیمش نیز فرو می افتد.

این فروپاشی، ناگهانی نیست، آهسته آغاز می شود، در سکوت، در لایه های پنهان، در ذهن ها، در دل ها، در زمزمه های خاموش.

قدرت، پیش از آنکه سقوط کند، از درون می میرد.

باز هم مشروعیت، تاکید می کنم مشروعیت،

نوری که اگر خاموش شود، سایه ها بر تخت می نشینند

مشروعیت، نه قانون است و نه زور، احساس جمعی مردم است.

حکومتی که مشروعیت دارد، حتی در طوفان ها می ایستد، و حکومتی که آن را از دست بدهد، حتی در آرام ترین روزها مثل برگ بید می لرزد.

مشروعیت، همان نوری است که مردم را در تاریکی به سوی یک نظام می کشاند.

اما وقتی این نور خاموش شود، مردم دیگر نه فرمان می برند، نه اعتماد می کنند، نه می مانند.

قدرت، در غیاب مشروعیت، همچون سایه ای بی جان و بی روح است که با نخستین نسیم فرو می ریزد.

توانایی اداره،

جایی که قدرت با واقعیت روبه رو می شود

قدرت، اگر نتواند زندگی مردم را سر و سامان دهد، از معنا تهی و پوچ می شود.

نان، امنیت، آموزش، امید، این ها ستون های واقعی حکومت اند.

هرگاه این ستون ها ترک بردارند، قدرت در ظاهر پابرجا می ماند، اما در باطن فروپاشیده است.

ناکامی در اداره کشور، همان زهر آرامی است که رگ های نظام را می خشکاند.

تاریخ نشان داده که حکومت ها نه با فریاد مردم، بلکه با ناتوانی در پاسخ به نیازهای مردم سقوط می کنند.

قدرت، تنها بر مردم تکیه ندارد، بر نخبگان نیز تکیه دارد.

نخبگان، همان ستون های نامرئی اند که سقف قدرت را نگه می دارند.

اما اگر این ستون ها از هم جدا شوند، اگر اعتماد میان آنان فرو بریزد، اگر منافع مشترک از میان برود، قدرت از درون می شکند.

این شکاف، خطرناک ترین شکاف تاریخ است، زیرا از چشم مردم پنهان می ماند، اما در لحظه سقوط، همه چیز را با خود می برد.

تکرار مکررات، تاکید می کنم تاکید

بدیل، آینده ای که باید پیش از سقوط ساخته شود

باز هم می گویم که بدیل، تنها یک گروه سیاسی نیست، تصویر فرداست.

مردم، اگر ندانند پس از سقوط چه خواهد آمد، با وضع موجود کنار می آیند و ناظر می مانند، اگر از آن رنج ببرند.

انسان، از ناشناخته ها می ترسد، و این ترس، بزرگ ترین سپر حکومت هاست.

بدون بدیل، سقوط حکومت، نه آغاز آزادی، بلکه آغاز آشوب است.

بدیل، همان چراغی است که انقلاب ها را از فاجعه جدا می کند و سمت و سوی مطلوب می دهد.

لحظه ای که تاریخ پوست می اندازد

سقوط حکومت ها، لحظه ای است که تاریخ نفس تازه می گیرد، لحظه ای که گذشته می میرد و آینده هنوز زاده نشده است.

این لحظه، می تواند روشن باشد یا تاریک، می تواند آزادی بیاورد یا استبداد تازه ای، می تواند عدالت بسازد یا فاجعه ای نو.

سرنوشت این لحظه، نه به قدرت در حال سقوط، بلکه به ملت در حال برخاستن وابسته است. ملت،

بازیگر نهایی سرنوشت

در نهایت، این ملت ها هستند که سرنوشت حکومت ها را رقم می زنند.

تاریخ، صحنه ای نیست که تنها حاکمان در آن بازی کنند، صحنه ای است که مردم نیز نقش دارند، با آگاهی شان، با انتخاب شان، با سکوت شان، با فریادشان.

باز هم و دوباره و چند باره می گویم، پرسش نهایی این نیست که

«آیا این حکومت سقوط خواهد کرد؟»

پرسش نهایی این است:

ما، به عنوان یک ملت، برای فردایی که ناگزیر از راه خواهد رسید، چه اندوخته ایم؟

ملت هایی لیاقت تاج گذاری بر سر شان را دارند که برای لحظه تغییر آماده بوده اند.

۸ اگست ۲۰۲۶

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد